

## درآمدی بر مطالعات نظری ترویج کشاورزی

حسین شیرزاد - دکتری ترویج و توسعه کشاورزی

### چکیده

هر چند ترویج کشاورزی تعریف خاص و جهان شمولی ندارد و پیرامون آن را تنوعی از مباحث نظری در قالب رهیافتها، راهبردها و برنامه‌های اجرایی دربرگرفته است، اما توجه به ابعاد نظری پنهان و دلالت‌های عملی توسعه و ترویج کشاورزی با هدف بازاندیشی، ارزیابی و تعیین جایگاه هر یک از این رهیافتها و راهبردها ضروری است. به‌ویژه اینکه معمولاً راهبردهای عملی ترویج کمتر از بستر نظریه‌پردازی صرف برآمده‌اند و نتیجتاً کمتر توانسته‌اند عملاً اهداف خود را محقق سازند. لذا ضروری است در مباحث ریشه‌شناسی نظری ترویج کشاورزی به ارتباط تنگاتنگ ابعاد نظری و عملی توجه کرد. ضمن اینکه توجه به این ضرورت توجیه‌گر روش‌شناسی مقاله حاضر نیز خواهد بود. بحث دیگر ارتباط وثیق میان تعریف سنتی و رایج ترویج با تحول نظریات توسعه است. در مقاله حاضر بررسی جنبه‌های نظری ترویج، نگرش تاریخی و زمانمند به نظریه‌ها و توسعه و دیدگاه فراتر نظری مباحث نظری و روند تحول آنها مد نظر است.

واژه‌های کلیدی: ترویج کشاورزی، توسعه، نظریه‌ها و مکاتب.

## مقدمه

از دیدگاه تاریخی، توسعه و ترویج کشاورزی، عملی هدفمند و آگاهانه با پشتوانه‌های نظری و فلسفی پر قدرتی است که جنبه‌های نظری آن در دو سطح به هم مربوط بررسی پذیر است:

۱- گزاره‌های نظری بیان شده و مورد توافق همه نظریه پردازهای مسائل ترویج کشاورزی

۲- ابعاد نظری پنهان و پیش زمینه‌های ذهنی و بیشتر انتزاعی قضایای ترویج کشاورزی

هر چند ترویج کشاورزی تعریف خاص و جهان شمولی ندارد و بنا بر تحولات تاریخی دیدگاهها و چشم اندازهای مختلف، تنوعی از مباحث نظری را در بر می‌گیرد، اما می‌تواند موضوع پژوهشی جامع باشد که به شرط اتخاذ شیوه تحلیلی مناسب، مورد تامل و بازاندیشی قرار گیرد. در این تحلیل، اکتفا به جنبه‌های نظری ابراز شده کافی نیست و توجه به ابعاد نظری پنهان و دلالت‌های عملی توسعه و ترویج کشاورزی به منظور ارزیابی و تشخیص جایگاه هر یک از رهیافتها و راهبردهای آن ضروری است. ترویج کشاورزی در عمل، صورت بندیهای متفاوتی در قالب رهیافتها، راهبردها و برنامه‌های اجرایی را در بر می‌گیرد. بنابراین بیشتر از آنکه نظریه یادکثرینی خاص باشد، در سطحی بینابینی، واسط بین اندیشه و عمل (پراکسیس برگسونی) قرار گرفته است. ترویج بر اساس واقعیت شناسیهای گوناگون در پی تحول و تغییر در واقعیت موجود به سمت تحقق اهداف و ایده‌آلهای کمابیش تعریف شده‌ای برآمده است. از طرف دیگر ترویج کشاورزی در طول تاریخ حیاتش از تجارب متعددی برخوردار شده است. بنابراین ابعاد تجربی و نظری در این حوزه ضمن ارتباط متقابل و وابستگی، استقلال نسبی نیز دارند. کمتر می‌توان در ترویج کشاورزی، راهبرد عملی‌ای را یافت که کاملاً از چشم اندازی نظری برآمده باشد یا کاملاً به اصول نظریه‌ای خاص وفادار مانده باشد. به همین ترتیب کمتر می‌توان راهبردهایی را سراغ گرفت که کاملاً اهداف آرمانی خود را در عمل تحقق بخشیده باشند. بنابراین هر پژوهش مناسب، پژوهشی است که وابستگی هر دو بعد نظری و تجربی را در ضمن استقلال نسبی آنها مدنظر قرار دهد.

نظریه‌های ترویج کشاورزی از یک طرف به لحاظ تجربی به تصمیم‌گیریها، برنامه ریزیها و سیاست‌گذاران ملی و فراملی و تحولات جاری در نظام جهانی بستگی دارند و از طرف دیگر به لحاظ نظری، از بحث فراگیرتر توسعه و تعاریف به عمل آمده از آن متأثرند، لذا در بررسی جنبه‌ها و ریشه‌های نظری ترویج کشاورزی توجه به هر دو عامل تاثیرگذار فوق ضروری است. ضرورت مذکور توجیه‌کننده روش شناسی مقاله حاضر و نحوه بخش بندی آن است. یکی دیگر از اهداف ضمنی این تحقیق در عین تشخیص ریشه‌های نظری آن در میان جریانهای نظریه پردازان غالب در حوزه توسعه نشان دادن این امر است که ترویج کشاورزی در معنای سنتی و رایج آن تنها بدیل ممکن و موجود نبوده است و هم‌زمان با تحول پارادایمها و نظریات

توسعه دچار اضمحلال و افول مشروعیت شده است. هر چند نظریه پردازان در زمینه ترویج کشاورزی نظریه‌هایی پرورده‌اند اما همچنان با جای خالی نظریه پردازیهای مستقل یادست‌کم رهیافتهای تبیین‌کننده معطوف به شرایط و اوضاع خاص جامعه کشاورزی مواجهیم. پرکردن چنین شکافی با توجه به تحولات اخیر در سطح روابط و مناسبات جهانی و رشد مفاهیم مربوط به جهانی شدن، با توجه به افول پارادایم غالب در توسعه و ترویج کشاورزی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. هدف مذکور محقق نمی‌شود مگر مواد خام فکری لازم برای تحقق آن، حاصل پژوهشی اصولی در تجربه گذشته باشد. تامین اهداف و ضرورت‌های خاص، ما را برآن داشت تا سه ویژگی منحصر به فرد را در مطالعه حاضر رعایت کنیم.

۱- در بررسی جنبه‌های نظری ترویج کشاورزی از سطحی کلان‌تر آغاز نماییم.

۲- به واسطه نگره تکاملی از منظری تاریخی و زمانمند به موضوع نگاه کنیم که ناظر بر تکامل زمانی نظریه‌های توسعه‌اند.

۳- به کمک ابزار تحلیلی برآمده از فلسفه جدید علم و از سطحی فرانظری<sup>۲</sup> به مباحث نظری و روند تحول آنها نگاه کنیم.

### نگره پارادایمیک<sup>۳</sup> به مثابه واحد تحلیل تحولات نظری توسعه

از آنجا که موضوع مطالعه حاضر جنبه‌های نظری و در سطحی بالاتر از نظریه‌های مطرح در توسعه است، اتخاذ چارچوبی مناسب، مبتنی بر تحولات اخیر در فلسفه علم اهمیت دارد. براین اساس واحد تحلیل خود را، پارادایم انتخاب می‌کنیم. در تعریفی اولیه، پارادایم، واحدی است تحلیلی، متشکل از مجموعه نظریات و رهیافتهایی که حداکثر اشتراک را در اصولی‌ترین مباحث و مبانی خود بایکدیگر و بیشترین نقاط افتراق را با سایر نظریه‌ها در مجموعه‌ای دیگر دارند. بررسی ابعاد نظری و پیشینه‌های فکری توسعه و ترویج کشاورزی به دلیل «تنوع» و «تحول»، در صورتی ممکن خواهد بود که از منظری فراتر و واحدی وسیع‌تر از واحد متعارف نظریه، رهیافت یا راهبرد به آنها نگاه شود تا بدین وسیله شباهتها و تفاوت‌های اصولی بین آنها درک گردد. علاوه بر این سایر ضرورت‌های مطرح در اخذ چشم‌اندازی جامع‌نگر را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

۱- امکان ترسیم نقشه کلان و کلی پوشش دهنده تنوع و تحول در ابعاد نظری توسعه و

1. chronological  
 2. meta theoretical  
 3. paradigmatic

ترویج کشاورزی و تعیین جایگاه و مناسبات بین این دیدگاهها، که مورد قبول حداکثری نظریه پردازان این علم باشد.

۲- اتخاذ وسیله‌ای برای درک جایگاه عملی تجارب ملی و سایر کشورها در نقشه مذکور (اینکه تاکنون مروج چه اندیشه‌ای در توسعه و ترویج کشاورزی بوده‌ایم)، نقد گذشته و ترسیم آینده.

۳- ترسیم سنخ‌شناسی<sup>۴</sup> مناسب از نظریه‌های توسعه و رهیافتهای ترویج کشاورزی.

۴- به‌کارگیری سطح تحلیلی فراتر از سطح نظریه‌ها و الگوهای تحلیلی دیدگاههای مختلف.

۵- درک ریشه‌های نظری و فرضیات زمینه‌ای و درک مبانی ایدئولوژیک هر یک از رهیافتهای ترویج کشاورزی.

۶- درک زمینه‌های تاریخی و شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی تاثیرگذار بر شکل‌گیری نظریه‌ها.

۷- شناخت تفهومی و پرهیز از اختلال و سردرگمی در میان مضامین و برداشتهای مختلف.

۸- فهم سمت و سوی تحولات نظری و تلاش جهت آفرینش ایده‌های نو.

لذا ضروری است از مفهوم پارادایم و تحولات پارادایمیک تعریف دقیق‌تری ارائه شود.

#### مفهوم‌شناسی پارادایم و تحول پارادایمیک

مفهوم پارادایم و تحول پارادایمیک نخست با «توماس کوهن»<sup>۵</sup> در مورد علوم فیزیکی با روابط مکانیکی، رواج یافت. قبل از آن شیوه دگرگونی علم را از طریق واحدهای تحلیل در سطح نظریه و به‌گونه انباشتی تلقی می‌کردند. «کوهن» ضمن پذیرش فرآیند انباشت، دگرگونی معرفت‌شناختی مهم را، نتیجه انقلابهایی می‌داند که حاصل بحران در پاسخگویی و تبیین مشکلات علمی روزند. به عقیده وی، علم در هر دوره‌ای تحت تسلط پارادایمی خاص است. در این دوران، دانشمندان برای بسط پارادایم مسلط علمی فعالیت می‌کنند. یک چنین کار علمی سرانجام دچار بی‌هنجاری می‌شود و به یافته‌هایی دست می‌یابد که نمی‌توان آنها را با پارادایم مسلط تبیین کرد. هرگاه این حالت بی‌هنجاری اوج بگیرد، مرحله بحرانی پیش می‌آید که سرانجام به انقلابی علمی منجر می‌شود. در این هنگام پارادایم مسلط سرنگون و پارادایم جدیدی جایگزین می‌شود (ریترز، ۱۳۷۴). به

4. typology

5. T.Kohen, 1962

۶

عقیده گاستون باشلار، بررسی سیر تحول مفهوم و نظریه‌های توسعه حاکی از ظهور سناریوی فوق در حوزه بحث‌های توسعه است، لذا می‌توان مفهوم پارادایم را که در حوزه علوم مطرح است به حوزه علوم اجتماعی و نظریه پردازی توسعه نیز تعمیم داد. به نظر «کوهن» پارادایم در عام‌ترین معنای خود تصویری بنیادین و اساسی از موضوع علم است. پارادایم مشتعل است بر مفروضات کلی، نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای یک جامعه علمی خاص برمی‌گزینند. از جمله کسانی که این مفهوم را به علوم اجتماعی تعمیم داده است، جرج ریتزر<sup>۶</sup> است که پارادایم را به قرار زیر تعریف می‌کند: «پارادایم تصویری بنیادین و اساسی از موضوع علم است که در پی حل این موارد است: آنچه بهتر است مطالعه شود، سؤال‌هایی که قرار است بکنند، چگونه این سؤالات را بکنند، قوانینی که بهتر است در تفسیر کردن مسائل دنبال شود. پارادایم وسیع‌ترین واحد مورد وفاق در یک علم است... که مثالها، نظریه‌ها، متدها و ابزار را طبقه‌بندی می‌کند» (همان).

در اینجا سعی می‌شود به جای تعریف پارادایم، به گونه‌ای دقیق‌تر و متناسب با موضوع، اجزاء و ابعاد اصلی پارادایم معرفی شود. بر اساس تعاریف به عمل آمده، همه اصول یک انگاره در سطح انتزاعی معرفت علمی به چهار دسته اصلی تقسیم می‌شوند. هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی. بدین معنا که تفاوت بین دو پارادایم در اصولی‌ترین مباحث آن دو به چهار بعد فوق تجزیه پذیر است. مسلماً چهار بعد فوق در هر حوزه‌ای از نظریه پردازی، چهره‌های متناسب خود را برمی‌تابند. بنابراین تعریف هر یک از چهار بعد در هر حوزه نظریه پردازی توسعه می‌تواند به قرار زیر باشد:

#### هستی‌شناسی<sup>۸</sup> در نظریه پردازی توسعه

شامل تصورات خاص آن دیدگاه نسبت به ماهیت هستی اجتماعی و جامعه‌ای است که فرآیند توسعه در آن رخ می‌دهد. این هستی می‌تواند از سطوح جهانی، ملی تا منطقه‌ای و محلی را شامل شود. در یک هستی‌شناسی تضادگرا، دنیای اجتماعی به دو بخش متضاد فراتر و فروتر تقسیم می‌شود که دارای تضاد و اختلاف منافع‌اند. رابطه بین مرکز (فراتر) و پیرامون (فروتر) رابطه‌ای استثمارگری است و پیرامون به توسعه دست نمی‌یابد مگر آنکه چنین رابطه‌ای از اساس متحول شود. در نظریه پردازی نوسازی، هستی اجتماعی به دو بخش سنتی

6. G. Bashlar  
 7. G. Ritzer  
 8. ontology

و مدرن تقسیم می شود که بخش سنتی ناگزیر از طی فرآیند تک خطی توسعه تا رسیدن به وضعیت مشابه با جامعه مدرن است.

### معرفت‌شناسی<sup>۹</sup> در نظریه توسعه

شناخت شناسی؛ معادل با تصور آن نظریه در مورد ماهیت توسعه به عنوان هدف است. نگرشهایی که توسعه را فرآیندی یک خطی یا چند خطی، عام یا خاص، همه جانبه یا یک جانبه، نظام مند<sup>۱۰</sup> یا غیر نظام مند، مشارکتی یا غیر مشارکتی، جبری یا اختیاری می دانند، مقابل هم قرار می گیرند.

### روش‌شناسی<sup>۱۱</sup> در نظریه توسعه

روش شناسی، معادل راهبردها و شیوه‌های تحقق توسعه است. برخی نظریه‌ها، ارائه دهنده راهبردهایی کلان و عام‌اند و برخی راهبردهای خاص و منطقه‌ای را توصیه می کنند. برخی تحقق اهداف توسعه را از طریق مشارکتی همه جانبه و از پایین به بالا ممکن می دانند و برخی دیگر آن را به گونه برنامه ریزی شده از بالا و تخصصی تلقی می کنند.

### ارزش‌شناسی<sup>۱۲</sup> در نظریه توسعه

ارزش شناسی، شامل ارزشها و ایدئولوژیهای اخلاقی مستقر در نظریه پردازیهاست. عدالت، آزادی، عزت و استقلال، دموکراسی، مالکیت، رفاه و... همگی در این بعد قرار دارند. دو بعد اول (هستی شناسی و معرفت شناسی توسعه)، چارچوب نظری و الگوی تحلیلی هر نظریه توسعه را تشکیل می دهند و دو بعد دوم (ارزش شناسی و روش شناسی توسعه)، تشکیل دهنده محتوای رهیافتها و راهبردی آن نظریه در مورد توسعه و ترویج کشاورزی اند. از طرف دیگر ابعاد مذکور در نظریه پردازی توسعه ارتباط نزدیکی با این چهار بعد در حوزه معرفت علمی و پارادایم‌های غالب در نظریه پردازی اجتماعی دارند. بنابراین هفت الگوی پارادایمیک وجود دارد: الگوی رشد محور با اتکال بر هسته در حال گسترش سرمایه داری، الگوی ساختارگرایی، الگوی نوما رکیستی، الگوی وابستگی، الگوی مانوئیستی، الگوی نیازهای اساسی، الگوی نوکلاسیکی. البته سنخ بندیهای دیگری نیز در زمینه توسعه و ترویج کشاورزی دیده می شود اما آنچه در اینجا مهم است وفاداری به الگوی «کوهن» و هدف این پارادایم شناسی در تشخیص

9. epistemology  
 10. systemic  
 11. methodology  
 12. axiology

روند تحول تاریخی نظریه‌هاست.

بررسی گفته‌های رایج در حوزه توسعه و ترویج کشاورزی از مدل تحول پارادایمیک «کوهن» در این حوزه حمایت می‌کنند، بنابراین سنخ‌بندی ما باید شامل تشخیص دو پارادایم سنتی و جدید باشد. ضمن آنکه همواره بین دو پارادایم قدیم و جدید می‌توان نظریه‌ها و رهیافتهایی را یافت که نقش پلهایی را برای تحول پارادایمیک گسسته‌های معرفت‌شناسانه بازی کرده‌اند. قبل از آنکه توسعه و ترویج کشاورزی به صورت پارادایمیک مشخص و تعریف شوند، برخی مفاهیم کلیدی با هدف جلوگیری از خلط مباحث تعریف می‌شود.

### سطوح تحلیل نظری در مطالعات توسعه

در بررسی جنبه‌های نظری توسعه روستایی تفکیک و تمیز بین سطوح مختلف تحلیل ضروری است. این سطوح را می‌توان برحسب میزان انتزاعی عملی بودن و میزان وحدت و تکثرپذیری<sup>۱۴</sup> به ترتیب زیر اولویت‌بندی کرد و هنگام بررسی همواره باید در مورد ارتباط مذکور آگاه و محتاط بود:

پارادایم ← نظریه ← رهیافت<sup>۱۵</sup> ← راهبرد ← برنامه ← پروژه  
انتزاعی ← عملی  
وحدت ← کثرت

قبلاً دانستیم که هر پارادایم شامل مجموعه‌ای از نظریه‌ها و شیوه‌های نظریه‌پردازی است اما اکنون منظور خود را از این مفاهیم کلیدی با گرایش به تبیین سطوح تحلیل مشخص می‌کنیم.

### نظریه

با توجه به ارتباط نظریه‌ها با سطح بالاتر پارادایم و فلسفه جدید علم، نظریه، صرفاً مجموعه‌ای از فرضیات درست یا نادرست، بنا به محک تجربه نیست بلکه مجموعه‌ای از قضایاست که مستقیم یا غیرمستقیم از فرآنظریه که به لحاظ منطقی با آن ناسازگار نیست مشتق می‌شود. هر نظریه موضوعات معرفتی فرآنظریه خود را درست فرض می‌کند و در صدد تایید یا تکذیب مستقیم آن بر نمی‌آید. در صورت تایید، فرآنظریه اعتبار بیشتر می‌یابد و در

13. monism

14. pluralism

15. approach

صورت تکذیب از اعتبار آن کاسته می شود. عمل هر نظریه عبارت است از تبیین و پیش بینی روابط اشیاء واقعی. این تذکر لازم است که جنبه های نظری ترویج کشاورزی در سطح یک نظریه مطرح نیستند بلکه در حد رهیافتها و راهبردها بوده و می توان ریشه های نظری آنها را در میان نظریه های توسعه یافت.

### رهیافت

رهیافت در سطحی بین نظریه ها و راهبردها قرار دارد. هر رهیافت با توجه به اصول نظری خود به معرفی و تعریف اهداف و تشخیص موانع بر سر راه تحقق آن اهداف ضمنی می پردازد. نظریه خصلت تبیینی تر و رهیافت خصلت هنجار بخش دارد، هر چند ممکن است یک رهیافت ملتزم به نظریه ای خاص نباشد اما ملهم از اصول نظری یک پارادایم خاص و برخی از نظریه های آن است، چرا که نظریه ها بنا به خصلت تبیینی (بررسی علل و عوامل مؤثر بر توسعه یا توسعه نیافتگی) به تشویق و تقویت برخی عوامل و تضعیف برخی عوامل دیگر می پردازند. همچنین بر اساس هر رهیافت، می توان انتظار پرورده شدن راهبردهای متعددی را داشت.

### راهبرد

راهبرد عبارت است از شیوه یا شیوه های تحقق اهداف مشخص شده در یک رهیافت. هر راهبرد چگونگی رسیدن به اهداف توسعه (و ترویج کشاورزی) را مشخص می کند، اما در سطحی کلی تر و انتزاعی تر از برنامه ها و طرح های توسعه. برای مثال در پارادایم سنتی می توان بر اساس برخی نظریه پردازان، رهیافت نیازهای اساسی را سراغ گرفت که به راهبرد توزیع مجدد داراییهای مولد در بخش اقتصادی می انجامد.

### پروژه

پروژه کوششی است جداگانه در سطح خرد برای ایجاد نوع خاصی از تغییر در منطقه (روستایی خاص) به گونه ای که سایر بخشهای اقتصادی به تنهایی تحت تاثیر این تلاش متحول نشوند. هر یک از سطوح فوق، معیارهای مقایسه و سنجش موفقیتی متفاوت از سطوح دیگر دارند. همان طور که بیان شد هر رهیافت توسعه (و ترویج کشاورزی) بنیادهای نظری نشأت گرفته از نظریه ها و پارادایم متناسب به خود را شامل می شود، رهنمودها و راهبردهای عملی تحقق توسعه (و ترویج کشاورزی) در معنای خاص و مورد نظر آن ارائه می دهد، و متناسب با تعریف خاصی از مفهوم توسعه، اهداف مشخصی را تبلیغ می کند. بنابراین در بررسی رهیافتهای ترویج کشاورزی در نظر گرفتن موارد فوق ضروری است.



### ۱۶ مفهوم‌شناسی توسعه

در میان نظریه‌پردازان، در مورد مفهوم توسعه، اتفاق نظر یا تعریفی جهان‌شمول وجود ندارد. از گذشته تا حال، تعاریف متعددی از توسعه ارائه شده است. در این جا قصد، ارائه مجموعه کاملی از این تعاریف و شرح و تفصیل آنها نیست. بلکه مهم، تشخیص قبض و بسط‌های این مفهوم در طول زمان است. تعاریف توسعه، وابستگی شدیدی به دیدگاه‌ها و مکاتب تعریف‌کننده خود نشان می‌دهد و از این رو به همراه تحول در نظریه‌ها، تنوع می‌پذیرند. بنابراین همواره یک محقق در به‌کارگیری چنین مفهومی باید نهایت دقت را کرده و قبل از هر چیز بداند که با چه تعریفی و از چه درجه‌ای فریبی، برخوردار دارد. همچنین، برای این که روند تکامل بحث‌های نظری را در یابیم دو نکته ضروری است. یکی اینکه می‌بایست تلاش کرد ارتباط بین مباحث را چنان بازسازی کرد که مناسبات متقابل مثلاً میان مبانی تضادگرایان دولت محور و تعادل‌گرایان بازار مدار روشن شود. دیگر آنکه می‌بایست نشان داده شود که بحث نظری در یک زمینه مشخص تاریخی جریان دارد و در برابر تحولات تاریخی به این یا آن شیوه، از خود واکنش نشان می‌دهد. بر پایه این اندیشه‌هاست که ساختار بررسی موجود دریافتنی است. این بررسی تلاش می‌کند، مباحث به هم مرتبط را در پیوند تاریخی‌شان روشن سازد و در هر مورد خواننده را به برخی متنهای اساسی رجوع دهد؛ و از طریق یک توضیح نهایی اجمالی، دیدی جمع‌بندی شده ارائه کند. توجه دائم به معانی اصطلاحات برای مطالعه امور انسانی اجتناب‌ناپذیر است، زیرا در این حوزه نیروهای اجتماعی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که به طور مداوم اختلاط کلامی در مفاهیم ایجاد می‌شود. متأسفانه، معانی مختلفی که پژوهشگران توسعه برای بسیاری از اصطلاحات و عبارات تعیین می‌کنند منبعی برای بروز این نوع اختلاط‌هاست، بنابراین ضروری است تا شیوه‌های مختلف به کارگیری یک اصطلاح مشترک و عام را بدانیم. از زمان سخنرانی «ترومن» در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹، مفهوم توسعه، معانی متعددی یافت. شاید تنها فکری ساده لوح همه این معانی را یکی می‌گیرد، اما در درک محوریت این مفهوم بهتر است به شیوه سیرز<sup>۱۷</sup> عمل کرد و کوشید تا بی‌اعتنا نسبت به تارهای بافته شده حول مفهوم توسعه، به تعریف دقیقی از آنچه منظور داریم بپردازیم. البته چنین کاری به سادگی میسر نیست. بعد از جنگ جهانی دوم خصوصاً در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، معنای توسعه معادل رشد اقتصادی، افزایش تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه در نظر گرفته می‌شد. چنین تعریفی بر رشد اقتصادی و نسخه‌برداری از ترتیبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مدل صنعتی

16. conceptology of development

17. Seers

غربی متمرکز بود. اما پس از مدتی، هنگامی که مبرهن شد که کشورهای در حال توسعه آن گونه که انتظار می‌رفت متجدد نشده‌اند، بازنگری در معنای توسعه رخ داد و با توجه به عواقب منفی آن مانند افزایش نابرابری و فقر کلان، معنای این واژه، معادل «بهبود» در نظر گرفته شد. دانشمندان علوم اجتماعی، توسعه را به معنای پیشرفت به سمت مجموعه‌ای از اهداف رفاهی باز تعریف کردند. برای مثال سیرز توسعه را چنین تعریف می‌کند: «تحقق استعداد بالقوه شخصی انسان در ارتباط با تامین سه هدف: تضمین در تدارک و تامین نیازهای اساسی، ایجاد اشتغال کامل و کاهش نابرابری» (Seers, 1981). بسط تعریف واژه توسعه از «رشد اقتصادی» و «بهبود»، تلاشی بود برای دربرگرفتن عواقب منفی و جدی توسعه. چنین تعریف رهیافتهای توزیع مجدد و نیازهای اساسی را در خود پروراند که تا دهه ۱۹۸۰ بر فضای مباحثات توسعه حاکم بودند. نخست چنین تعریفی ناظر بر تدارک نیازها برای آسایش فیزیولوژیکی (غذا، پوشاک و پناهگاه) و خدمات اصلی (بهداشت، آموزش و پرورش، و آب بهداشتی) بودند و بعداً اهدافی چون دستیابی به فرصتهای شغلی، امنیت شخصی و حقوق مدنی را در بر گرفتند (ibid.). در این مرحله پیشرفت به معنای ارتقای توانمندیهای بالقوه انسانی در زمینه روابط با سایر گروههای اجتماعی، پدیده‌ای مقطعی تلقی می‌شد، توانمندیهایی مانند درک بیشتر فرآیندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و شایستگی فزون تر در تحلیل و حل مسائل زندگی روزمره، گسترش مهارتهای دستی و کنترل بیشتر بر منابع اقتصادی، بازگرداندن حرمت نفس و حیثیت انسانی. بنابراین الگوی توسعه مبتنی بر چنین برداشتی باید سه عنصر را در برداشته باشد: رشد ظرفیت و استعدادهای انسانی، کاهش فراینده محرومیتها و نابرابریها، تغییر ساختاری و نوسازی اقتصادی. از جمیع تلاشهای دیگر در بسط این مفهوم، نزدیک شدن آن به مفهوم دگرگونی اجتماعی به معنای تلاشی در جهت دربرگرفتن عوامل و موانع توسعه یافتگی و درنصفتن تحول در ساختارهای اساسی و نه روبنایی است. بنابراین مفهوم توسعه، ابعاد متعدد دربرگرفت. نظر مایکل تودارو توسعه را باید جریانی چندبعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است. به نظر سیرز، توسعه علاوه بر بهبود میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختارهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجه نظرهای مردم است. تعدیلهای اساسی دیگری نیز در این مفهوم رخ داده است. از جمله آنکه با کنار گذاشتن نگرشهای دوگانه‌نگرای<sup>۱۹</sup>

18. P.M. Todaro

19. dualisty

مبتنی بر تضاد بین سنت و مدرنیسم، سعی شده است تا فرآیند توسعه نه فرآیندی در برابر سنتها بلکه فرآیندی از درون سنتها تلقی شود و بنابراین ابعاد فرهنگی نیز بر آن افزوده شده است. به نظر میسرا<sup>۲۰</sup>، توسعه از دستاوردهای بشر و پدیده‌ای است با ابعاد مختلف ... در محتوا و نمود که مختصات فرهنگی دارد. هدف از توسعه، ایجاد زندگی پربرمی است که فرهنگ، آن را تعریف می‌کند. به این ترتیب می‌توان گفت که توسعه دستیابی فراینده انسان به ارزشهای فرهنگی خود است (میسرا، ۱۳۷۳). نوع و گوناگونی فرهنگها و شیوه‌های اختصاصی نیازهای اساسی منجر به مهم شدن واقعیت توسعه و اهداف آن براساس ارزشهای گروهی افرادی شد که در فعالیت توسعه دخیل هستند و این مسئله بدانجا انجامید که در سالهای اخیر توجه نسبت به اینکه چه کسی توسعه را تعریف می‌کند جلب شده است. از جمله بحثهای قوی در این زمینه این است که توسعه را کسانی باید تبیین و تعریف کنند که قرار است از نتایج آن منتفع شوند و نه متخصصان فنی یا سیاست‌گذاران و باید تشخیص دقیقی از نیازها برای تواناسازی فقرا صورت گیرد. به عنوان مثال چمبرز معتقد است: «هدف از فعالیتهای ترویج کشاورزی، توانمندسازی گروه خاصی از مردم، مردان و زنان روستایی فقیر است تا بتواند برای خود و فرزندانشان بیشتر از آنچه که می‌خواهند و نیاز دارند، تهیه کنند. این برنامه شامل کمک به فقیرترین افراد از میان کسانی است که می‌کوشند در نواحی روستایی اعاشه‌ای برای طلب و نظارت بیشتر بر منابع توسعه داشته باشند» (Chambers, 1986). با وجود چنین تعدیلهایی، هنوز تعاریف فوق، حامل درک صاحبان قدرت و تجربه گذشته توسعه است. اندیشه توسعه مشتق از ایده قرن نوزدهمی پیشرفت بودامانه به معنای توالی تکاملی، بلکه، توسعه بر کنش آگاهانه جهت تحول مطلب در جامعه تاکید داشت. خط‌مشی‌های توسعه طررها و برنامه‌ها برای مداخله در بازی آزاد نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی طراحی شده‌اند، بنابراین توسعه در این معنا هم قابل اعمال است و هم قابل القاء. البته وظیفه‌ای کلان که تنها دولت‌ها قادر به سازماندهی و جهت‌دهی به آن‌اند. بنابراین توسعه، مسئولیت دولت‌ها و حکومتها تلقی شده است. توسعه اقتصادی برنامه‌ریزی شده متمرکز در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) مدلی شبه مارکسیستی را، هم برای کشورهای کمونیستی و هم سرمایه‌داری فراهم کرده بود. دولت‌ها با هدف حمایت از تعیین و هدایت توسعه، ایدئولوژیهای توسعه‌گرا را تبلیغ کردند. تصور حاکم این است که توسعه‌گرایی، ایدئولوژی نخبه‌گرایانه است چرا که این حکومتها و دولت‌ها اهداف توسعه و راه حصول آن را (به نمایندگی مردم تحت حکومت خود) تعیین می‌کنند. برای بیشتر نویسندگان، توسعه مستقل

هنگامی حاصل می‌شود که به‌طور وسیعی به بهبود شرایط اکثر مردم خصوصاً فقیرترین آنها منجر می‌شود. شرایطی که علاوه بر بهبود اقتصادی، افزایش عزت، امنیت، عدالت و برابری را هم محقق سازد. بنابراین مفهوم توسعه همواره به سمت عمیق‌تر شدن، جامع‌تر شدن، دربرگرفتن شرایط و عوامل ساختاری و مردمی‌تر شدن حرکت کرده است. از طرف دیگر هم‌زمان با تحولات اخیر در سطح جهان، جهانی شدن سرمایه و سرمایه‌داری صنعتی و تحول در تقسیم کار بین الملل و شکل‌گیری روابط جدید استثماری بین جهان شمال و جنوب، توسعه جهان سوم در پارادایم قدیمی پاسخگوی مشکلات و حل بحرانهای جاری نبوده و نظریه‌های توسعه، مرحله تحول پارادایمیک را می‌گذرانند. به طوری که بسیاری از اصول نظری توسعه از جمله مدل‌های تحلیل دوگانه‌نگر به شیوه از بالا به پایین و برنامه‌ریزی شده، به هم خورده و توسعه در چارچوبی جهانی - محلی<sup>۲۱</sup> مطرح است. از سویی، علاوه بر سنخ‌بندی مفهوم توسعه از نظرگاه معانی انتزاعی<sup>۲۲</sup> یا کاربردی<sup>۲۳</sup> (تعاریف توسعه) بر حسب دیدگاه‌های مختلف می‌توان این تعاریف را نیز بر حسب صورت<sup>۲۴</sup> توسعه یا موضوع<sup>۲۵</sup> توسعه دسته‌بندی کرد.

#### تحلیل سیر تکاملی نظریه‌های توسعه

در بررسی سیر تاریخی ظهور و افول نظریه‌های توسعه، بی‌درنگ باید از متفکران قرن ۱۹ و آرای آنها در باب تغییرات اجتماعی اقتصادی آغاز کرد. نظریه‌های کلاسیک قرن نوزدهم را متفکرانی چون آدام اسمیت<sup>۲۶</sup>، دورکیم<sup>۲۷</sup>، کارل مارکس<sup>۲۸</sup> و ماکس وبر<sup>۲۹</sup> مطرح کرده‌اند. در این دوران، نظریه پردازان، مفهوم توسعه را مستقیماً نشانه نرفتند، بلکه مطلب مورد توجه آنان تبیین دگرگونی اجتماعی پیچیده در جوامع غربی و طی مراحل گذار بوده است. با این حال، همگی این صاحب‌نظران معتقد به الزامی و جبری بودن پشت سرگذاردن چنین مرحله‌ای برای همه کشورهای جهان سوم بودند. دگرگونی اجتماعی را بسان تطوری تک‌خطی در نظر گرفته و پیروی سایر کشورها از جوامع غربی را به منظور تسهیل در طی این دوران تجویز می‌کردند. هستی‌شناسی آنها مبتنی بر تشخیص دوگانگی جوامع سنتی و مدرن بود.

21. local-global

22. semantic

23. operational

24. form

25. issues

26. A. Smith

27. E. Dorkheim

28. K. Marx

29. M. Weber

روش‌شناسی حاکم بر این دوران عمدتاً اثبات‌گرا<sup>۳۰</sup> بود و الگوی ارزشی غرب را مبنا تلقی می‌کردند، چنین نگرشی در دوران بعدی که مرحله نظریه‌پردازی مستقیم در مورد توسعه است، هنوز حفظ می‌شود، با این تفاوت که دیگر به توسعه در حد تطوری کلان نگاه نکردند و آن را مرحله‌ای برنامه‌ریزی شده و مداخله‌گرانه می‌دانند. دوران دوم نظریه‌پردازی مصادف با شکل‌گیری و غلبه انگاره سنتی توسعه است و از سال ۱۹۱۴ - شروع جنگ جهانی اول - تا سال ۱۹۹۱ - پایان جنگ سرد - طول می‌کشد. در آغاز این دوره، کار علمی و عملی به رهبری سازمان ملل متحد منجر به ظهور نظریه رشد در قالب دو حوزه متفاوت نظریه نوسازی و نظریه نهادگرا<sup>۳۱</sup> شد. نظریه نوسازی ایدئولوژی‌ای مؤثر و بانفوذ، در طول دوران جنگ سرد بود که نهادهایی از نظام سرمایه‌داری صنعتی آن را حمایت می‌کردند، در حالی که دومی بیشتر متکی به خودسازمانهای تابعه ملل متحد بود، در نتیجه، سازمان ملل زمینه نهادی لازم برای طرفداران نظریه توسعه جهانی را فراهم کرد. از طرف دیگر رویکرد متمایزی نیز به توسعه به نام نظریه وابستگی در امریکای لاتین شکل گرفت. این رهیافت نخست زمینه‌های نهادی در کارگزاری اقتصادی UN، به نام ECLA داشت که از جانب تشکیلات دولتی کشورهای منطقه مذکور نیز حمایت می‌شد. منصفانه است اگر بگوییم که سازمان ملل متحد در طول دوران بعد از جنگ، زمینه و پایه نهادی مناسبی برای رشد نظریه‌هایی فراهم کرده بود که سعی می‌کردند جنبه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دگرگونی عمیق و پیچیده‌ای را تحت تاثیر خود قرار دهند. پس از مدتی در جهان سوم، نومحافظه‌کاران رویکردی جهان اولی، به توسعه را شکل دادند که جایگاه نهادی خود را نه در دولتها بلکه در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به رهبری سیاسی واشنگتن یافت. این نهادها راه‌حلهای مبتنی بر بازار<sup>۳۳</sup> را برای رفع مشکلات توسعه در دوران بعد از جنگ ترجیح می‌دادند. در طول دوران سلطه راست جدید، راه‌حلهای مذکور بسان جزم‌اندیشی‌های مخرب شناخته شدند. اگر ساختارهای ملل متحد، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دو شالوده نهادی برای بحثهای مناسب با نقش دولت و بازار را به ترتیب فراهم کرده‌اند، در حوزه جنبشهای اجتماعی، سازمانهای غیردولتی<sup>۳۴</sup> (سازمانهای پژوهشی - علمی) بحثهایی در مورد نقش شیوه حکومت و سیاست مطرح شد. دنیای دانشگاهی در جهان اول و سوم شالوده لازم را برای بسیاری از رهیافتهای

30. positivistic

31. modernization

32. institutionalism

33. market - oriented

34. NGOs

شکاک نسبت به مسئله توسعه فراهم کردند، لذا کوششهای عاملان توسعه خارج از دو جریان رسمی فوق (دولت بازار)، مانند جنبشهای اجتماعی، بنگاههای نیکوکاری و تشکل‌های غیردولتی بر پایه ساختارهای سیاسی اجتماعات محلی، زمینه‌ساز شکل‌گیری رهیافتهای جدیدی در توسعه شده‌اند که ضمن نقد دورهیافت دولت ملت‌گرایی و بازارگرایی، از میراث فکری اندیشه‌های رادیکال در دوران جنگ سرد مانند نظریه وابستگی، نظریه نظام جهانی و توسعه سوسیالیستی نیز بهره برده است. در این دوران نظریه پردازیهای رسمی بر سه رهیافت یا جریان اصلی حاکم‌اند.

۱- رهیافت بنیادگرایی دولت ملت‌گرایی کارآمد، شامل نظریه‌هایی چون نظریه رشد و نوسازی، دولت‌گرایی (مداخله‌گرایی)، نظریه‌های نهادگرا، نظریه توسعه جهانی و نیازهای اساسی.

۲- رهیافت لیبرالیستی بازارگرا مبتنی بر نظم خود به خودی بازار که خود را در آخرین تکاپوهای انگاره قدیمی به منظور تعدیل، در قالب نولیبرالیسم و نوکلاسیکها بار دیگر شناساند.

۳- رویکرد انتقادی (رادیکال) نسبت به توسعه شامل نظریه‌های ساختارگرا، وابستگی نظام جهانی، مارکسیستی و نومارکسیستی و پوپولیستی.

هر چند رویکرد سوم بنا بر نقصانهای محتوایی و تجربی نتوانست منشا اثر عینی باشد اما توانست زمینه فکری لازم را برای تحقق انگاره جدید (پس از فروپاشی نظام سیاسی شوروی) فراهم نماید. با فروپاشی نظام دو قطبی و هویدا شدن معضلات توسعه سرمایه‌داری و نظام جهانی که تحت پوشش ایدئولوژیهای سیاسی در دوران جنگ سرد نادیده گرفته می‌شدند، پارادایم مرسوم توسعه، بالاخص جهان سوم را دچار بحران کرد و به دنبال آن رهیافتهای جدید و متکثری ظهور کردند که می‌توان آنها را در قالب انگاره جدیدی پس از سال ۱۹۹۱ جمع کرد. رهیافتهایی چون بازسازی نظام جهانی، نظریه توسعه فراتجددگرا، نظریه وابستگی متقابل جهانی که هنوز جاپای نظریه‌های رسمی پارادایم قبلی در آنها دیده می‌شود و رهیافت جدید «بازخوانی مدرنیته» در قالب نظریه‌های «عامل محور صور مختلف زندگی» (توسعه پایدار)، «رهیافت گفتمانی حوزه عمومی» و نحوه شکل‌گیری رهیافت جدید و عام توسعه تحلیل شده است. از جمله ویژگیهای مشترک رویکردهای جدید به توسعه عبارت‌اند از نقد محدودیت‌های حاکم بر تحلیل‌های اثباتی و ساختاری، نقد محدودیت‌های حاکم بر تخصصی کردن توسعه، تایید نقش کنشگر در تجربه معمول توسعه، موضوعات جدید در مورد محیط زیست و پایداری منابع آن، موضوعات جدید در مورد جایگاه زن و جنسیت در توسعه، موضوعات جدید برآمده در مورد مشارکت مردم عادی در فرآیند توسعه و نقش NGO ها، تعامل متقابل کارگزاران و

ساختارها در صور مختلف زندگی، مسائل جدید جهانی سرمایه‌داری صنعتی، بازگشت به شیوه کلاسیکها در تحلیل دگرگونی اجتماعی در همه جوانب آن و تمرکز روی الگوهای شرح‌دهنده سازوکارهای دگرگونی، استفاده از سنت گفتمان با محققان و دانش پژوهان بومی، تحلیل‌گران و فعالان سیاسی به جای دنباله روی صرف از متخصصان توسعه، پرهیز از تقلیل مناسبات پیچیده اجتماعی به مناسبات بازار محور. وظایف تحلیلی رهیافت فوق، در سه حوزه زیر با تاکید برهم زمانی و ارتباط متقابل آنها دسته‌بندی می‌شود:

### ۱- تحلیل سیاسی اقتصادی

### ۲- پژوهش اجتماعی نهادی

### ۳- نقد فرهنگی

توجه هم‌زمان به هر سه بعد، برتری نظری پارادایم جدید در حال شکل‌گیری را بر پارادایم متداول قبلی نشان می‌دهد. به طوری که در دوران حیات پارادایم سابق توسعه، مفهوم توسعه بانوسازی و آن هم در چهار فرآیند اساسی معادل گرفته می‌شد. این فرآیندها عبارت بودند از سرمایه‌گذاری منجر به افزایش تولید، کاربرد علم در تولید و خدمات، ظهور دولت ملت و سازماندهی کلان اقتصادی و سیاسی، و شهرنشینی (شهری شدن). این فرایندها با تحول در ارزشها و ساختارهای اجتماعی شدیداً پیوند دارند. مدلهایی برای این نوسازی تدوین شده است که از طریق آنها کشورها به وضعیت توسعه یافته‌ای معادل با وضع جوامع غربی و متمول نائل می‌شوند. آخرین شیوه‌های این انگاره خط سیر کشورهایی را که جدیداً صنعتی شده‌اند الگوی خود قرار می‌دهد. اکنون بر سر تعمیم‌ناپذیر بودن این سبک از توسعه و هر سبک دیگری مانند مدل‌های قبلی نوسازی، توافق وجود دارد و می‌توان مدعی شد هیچ فرآیند یکپارچه‌ای از توسعه وجود ندارد. معادل گرفتن توسعه با وضع جوامع غربی که به لحاظ مادی موفق بوده‌اند زیر سؤال رفته است. این بدبینی متأثر از آثار منفی نوسازی بر محیط، زیانهای اجتماعی آن (و تحول در نظام جهانی) بوده است (Shepherd, 1998). پارادایم نوسازی در توسعه آشکارا به لحاظ مسائل گوناگون دچار نقصان شده است. فقر و ناامنی نه تنها در بسیاری از کشورهای فقیر بلکه در برخی از کشورهای ثروتمند نیز هنوز وجود دارد. بدتر از آن علی‌رغم اجرای چهار یا پنج دهه برنامه‌های توسعه خط‌مشی‌ها و حکومت مستقل، هنوز اکثر جمعیت روستایی در حاشیه مسیر توسعه جوامع خود قرار دارند و مشارکت آنان در توسعه نهادینه نشده است. در نتیجه جوامع مذکور دچار ازهم گسیختگی شده‌اند. دولتها بر سر حفظ وضع موجود سیاسی خود در حال نزاع‌اند و در نهایت، سریع‌ترین تخریب محیط زیست در جهان در جریان است. هر چند برخی کشورها، سطح متوسط برخی شاخصهای اجتماعی و سیاسی خود را بهبود بخشیده‌اند، اما اغلب فقرا به طور مطلق فقیر باقی مانده‌اند و امنیت خود را از

دست داده‌اند. در این میان پارادایم مرسوم توسعه روستایی نیز ساده‌انگارانه، توجه خود را به رشد تولید و گسترش اقتصاد بازار (و در کشورهای سوسیالیستی به گسترش تولید و خدمات نظارت شده ملی) معطوف کرده است. اگر توزیع مجدد بخشی از برنامه باشد، باید دولت آن را کنترل کند. پس فرض پارادایم مذکور این بوده است که دولت و مداخله‌گران خارجی، سازمانهای اعطا کننده وام، و سازمانهای غیردولتی که بهتر از هر کس خواسته‌های بازار و تولید را می‌دانند رشد اقتصاد و بازارها را به بهترین نحو ارتقا می‌بخشند.

سازمانهای بزرگ دیوانسالار به همراه مهارتها و فنون (عمدتاً مردانه) و مجریان مشرف بر فرآیند توسعه قادر به نوسازی روستاها نیستند. معیارهای اقتصادی بر فرآیند تصمیم‌گیری حاکم‌اند. عوامل اجتماعی، محیطی و سیاسی در پارادایم مرسوم نسبتاً بی‌اهمیت است و مشارکت افراد ذی‌نفع در این توسعه تنها اقدامی ثانوی تلقی می‌شود. در ترویج کشاورزی، تجربه پارادایم مرسوم، مکانیکی و انعطاف‌ناپذیر از اب در آمده است و در بسیاری از کشورها به رفع فقر مادی کمکی نکرده و منابع با ارزش اجتماعی و زیست محیطی را حفظ نکرده است. در واقع قادر به ارتقای توسعه پایدار نیست. منظور از توسعه پایدار، بهبود شرایط زندگی به گونه‌ای است که زندگی نسلهای آینده را زیر پا نگذارد (پایداری زیست محیطی)، در طول زمان ثبات داشته باشد (پایداری نهادی) و به فراتر از درآمد و ثروت بیندیشد. کیفیت در زندگی، جامعه، امنیت و عزت ممکن است برای کسانی که شرایط زندگی‌شان محتاج بهبود است مهم باشد.

رهیافت نوسازی در جامعیت این مسائل موفق نبوده است، حاصل تفوق اجرای پارادایم مرسوم توسعه و ترویج کشاورزی، در حاشیه ماندن افراد بسیار فقیر و افرادی خاص به لحاظ موقعیت، نژاد، قومیت، مذهب یا جغرافیا است. همچنین عامل جنسیت نیز در این پارادایم به مثابه معیاری برای در حاشیه ماندن عمل کرده است. زنان در خانه و کار خانگی خلاصه شده‌اند و پایگاه اقتصادی - اجتماعی برابری با مردان ندارند. امور نامشهود توسعه چون استقلال، آزادی، عزت نفس و صلح نادیده انگاشته شده‌اند. در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دو جریان عمده در پارادایم مرسوم به منظور رفع نواقص و اصلاح آن، ظاهر شدند؛ یکی برنامه‌های تعدیل ساختاری و دیگری، برنامه‌های آزادسازی با اهدافی چون کاهش ارزش پول رایج، کاهش عرضه پولی، کاهش هزینه‌های عمومی، به هم زدن تعادل بخش عمومی / خصوصی به نفع بخش خصوصی، افزایش صادرات و کاهش واردات که ضمن داشتن نکات مثبتی مانند کاهش نقش اقتداری دولت در تصمیم‌گیریهایی یک طرفه و کاهش یارانه‌ها به منظور افزایش خوداتکایی تولیدکنندگان و کشاورزان، عملاً بر مسائل و معضلات عمده



پارادایم مرسوم دامن زده‌اند. (ibid.).

### شکل‌گیری پارادایم جدید در توسعه و ترویج کشاورزی

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، فرآیند توسعه در پارادایم مرسوم خود افول کرد. این افول ناشی از تجربه منفی و انتقادات وارد بر آن است. ماهنوز در دورانی به سر می‌بریم که کوهن آن را دوران «تحول پارادایم» نامیده است. این دوران با بحث‌های فراوان و عمیق بر سر روش‌های مشروع جدید، مسائل و معیارهای حل مسائل مشخص می‌شود. هنوز مبرهن نیست که آیا دانشمندان علوم اجتماعی در مسیری متکثر ولی هم‌گرایانه طی طریق می‌کنند یا نه؟ با این حال می‌توان سرزدن اصول پارادایمیک هم‌نوابی را در میان رهیافتهای جدید شناسایی کرد که اساساً با اصول پارادایم مرسوم مابین‌اند. همچنین می‌توان دورویداد و کنشی را در نظریه توسعه و نظریه اجتماعی تشخیص داد: یکی افول نسبی نظریه توسعه مداخله‌گر که باعث بازگشت نظریه توسعه به جریان اصلی پژوهش در علوم اجتماعی شده است (چرا که در دوران سلطه انگاره مرسوم، توسعه به مثابه رشته فنی و تخصصی خاص، خود را از جریان نظریه پردازی بین رشته‌ای در علوم اجتماعی جدا کرده بود) و دیگری افول تحلیلهای طبیعت‌گرایانه از نوسازی صنعتی سازی به نفع ظهور مدرنیته کلاسیک با تفسیر «انتقادی تاویلی» از پویاییهای دگرگونی پیچیده اجتماعی در نظام جهانی. بنابراین می‌توان مدعی شد که اکنون امکان کار در سنت توسعه بدیل وجود دارد. این سنت به تدریج در یک سطح انتزاعی تر جهانی، ضمن تجربه محلی بر شالوده‌ای فرانظری مبتنی بر تجربه محلی تدوین شده است. برای نمونه بر دانش بومی و تصوراتی در باب مشارکت در مجموعه‌های فنون برنامه‌ریزی شده تاکید می‌کند. (ibid.)

از جمله اصول پارادایم جدید در بعد نظریه پردازی عبارت‌اند از:

- ۱- تحلیل وضعیت توسعه کشورهای جهان سوم ارتباط متقابلی با وضعیت جهان اول دارد و واجد دلالت‌های ضمنی برای کشورهای در حال توسعه است.
- ۲- نظریه عام توسعه تنها مبتنی بر تحلیل دگرگونی پیچیده جاری از طریق علوم اجتماعی وارداتی و آن هم با تمرکز بر سرمایه‌داری وابسته در جهان سوم نیست.
- ۳- نظریه پردازی توسعه از تحلیلهای سطحی شیوه‌های اثباتی در علوم اجتماعی جدا شده است، بنابراین از این حیث، بازگشتی تدریجی به سنت کلاسیک علوم اجتماعی شکل گرفته که دلالت‌های آن با دگرگونیهای اخیر در نظام جهانی نیز تایید شده است.
- ۴- شیوه انتقادی تاویلی، جایگزین شیوه تحقیقاتی اثبات‌گراست.
- ۵- هر کوششی در نظریه پردازی اجتماعی به طور معناداری وابسته به زمینه فکری و عملی محل ظهور خود است. به عبارت دیگر، همه کوششهای نظریه پردازان باز زمینه‌های فرهنگی

خاص شکل می‌گیرد. بنابراین لازم است تا ایده‌های وابسته به غرب که بدون نقد، در نظریه‌های توسعه جهان سوم نفوذ کرده بودند تشخیص داده شوند. تنها تحت یک خودآگاهی انتقادی است که چنین عناصری شناسایی می‌شوند.

۶- براساس رهیافت جدید، وظیفه فکری الگوهای تحلیلی دگرگونی اجتماعی بر حسب دگرگونی ساختاری و واکنش عاملان، تحلیلی مردم‌نگارانه است که این تحلیل تنها از طریق گفتمان بافضلا و دانش پژوهان محلی، تحلیلگران سیاسی و فعالان اجتماعی میسر است.

۷- هیچ نظریه و الگوی کلان و جهان‌شمولی در مورد توسعه و کلاً در مورد تحلیل نظام اجتماعی وجود ندارد. بنابراین همه مدل‌های توسعه دولت ملت‌گرا و نظم خودبه‌خودی بازار نمی‌توانند داعیه جهان‌شمولی داشته باشند. آنچه توسعه به حساب می‌آید باید به لحاظ محلی تعیین شود.

بعد از جنگ جهانی دوم نظریه پردازان توسعه متمایل به تمرکز روی دگرگونی ساختاری با نگاهی به دخالت شکل دهنده دولت بودند. در سال‌های اخیر متولیان «اندیشه انتقادی» اظهار داشته‌اند که رهیافت مرسوم، جزئیات صور زندگی را فراموش کرده است. علاوه بر نقدهایی از این قبیل، جنبش‌های اجتماعی نیز با پارادایم غالب توسعه رویاروی شده‌اند که سه گروه عمده از آنها عبارت‌اند از: «محیط زیست‌گرایان»، «دیدگاه‌های طرفدار حقوق زنان» و «سازمان‌های غیردولتی». این سه حوزه به اضافه نقدهایی که بر تحلیل ساختارگرایانه اثباتی و تخصص‌گرایی توسعه شده است، تشکیل دهنده رهیافتهایی‌اند که نقش عاملان و کارگزاران را در توسعه در برابر ساختارها گوشزد می‌کنند و ما اصطلاحاً آنها را رهیاف عامل محور<sup>۳۴</sup> می‌نامیم. هدف آنها تحلیل پویایی‌های ساختارها و عاملان در جزئیات مشهود زندگی است. پارادایم جدید با رد نظریه کلان و تبیین‌های جهان‌شمول و پیش‌بینی‌های سنت اولیه علوم اجتماعی مشخص می‌شود و از تنوع تجارب توسعه در زمان و مکان دفاع می‌کند و می‌پذیرد که معیارهای پیش‌بینی همه‌جا و همیشه یکسان نیست و همواره چیزهای دیگری (غیر از آنچه پیش‌بینی شده است) وجود دارند که مهم‌اند. واضح است که پارادایم جدید، نظریه‌های جهان‌شمول ندارد، بلکه مجموعه‌ای از «فرانظریه‌ها» برای شرایط خاص جغرافیایی و تاریخی است. این مسئله بدین معنا نیست که به سطح تحلیلی جهانی و نظام فراملی توجه نمی‌شود. نقد اصول حاکم بر روند جهانی شدن سرمایه‌داری و نظام حاکم به علت زیرپا گذاشتن علایق، منافع و ارزش‌های گروه‌های اجتماعی گوناگون یکی از ارکان عمده این پارادایم را تشکیل می‌دهد. به عقیده برخی از پژوهشگران، این دسته از نظریات بیشتر ملهم از

سنت پسامدرنیته در نظریه‌های توسعه‌اند. سنت جدید در وسیع‌ترین معنای خود سه اصل دارد: منطقه‌گرایی، کثرت‌گرایی فرهنگی، پایداری بوم‌شناختی. منطقه‌گرایی به این نکته اشاره می‌کند که عناصر تحلیلی (یا راهبردی) ریشه در یک مکان، مردم خاص یک اجتماع یا گروه دارد. راهبرد مذکور بهبود وضع آن گروه، نه افزایش یا هر معرف کلان دیگر را هدف قرار می‌دهد. کثرت‌گرایی فرهنگی بر این واقعیت صحنه می‌گذارد که اجتماعات گوناگون در یک جامعه، قواعد متعدد رفتاری و نظام‌های ارزشی متمایز از یکدیگر دارند که این مسئله منجر به بروز مفهوم توسعه مردم‌شناسانه شده است که هویت‌های قومی متمایز از یکدیگر را تأیید می‌کند، نه آنکه بخواهد آن را در پشت فرهنگی ملی پنهان کند. گام بعدی، خودمختاری نسبی هر گروه قومی در تعیین سرنوشت و مقتضیات محیطی خود است. مفهوم پایداری بوم‌شناختی نیز حاکی از الگوهای توسعه است که در مکان‌های خاص پدیدارند. بنابراین، سنت جدید، تصور کلی توسعه را به عنوان پیشرفت به سوی وضعی از قبل تعریف شده، به چالش می‌طلبد.

### شاخصه‌های تحول پارادایمها در حوزه نظریه‌پردازی ترویج کشاورزی

در ترویج کشاورزی تحول پارادایمیک در چهار زمینه شاخص رخ می‌دهد:

۱- حرکت به سوی کشاورزی پایدار، شامل تحقق مواردی چون: تجلیل از دانش بومی و علم کشاورزان (عدم تخصص‌گرایی آکادمیک)، افزایش سهم زنان در تولید و منافع آن، دنبال کردن نظام‌های کشاورزی به لحاظ انرژی کارا، کاهش اعتماد به نهاده‌های خارجی، هماهنگی انباشت و تولید، تلقی از دهقان به عنوان موجودی متعامل با محیط و نه تنها یک مانع یا تسهیلگر توسعه، کل‌گرایی و روش مشارکتی متعهد در بعد پژوهش، توجه به مسائل محیط زیست (مانند کود و سموم شیمیایی، فرسایش خاک، به کارگیری ماشین‌آلات و هورمون‌ها و ...)، بازگشت به کار خانواده زراعت، توجه به سالم بودن و کیفیت محصول به جای توجه به قیمت و کمیت آن.

۲- ایجاد نهادهای محلی پایدار یا بسط نهادهای محلی و بومی که بار اصلی توسعه را بر دوش دارند.

۳- انقلاب در پروژه‌های ترویج کشاورزی، یعنی به جای آنکه تجارت و صادرات عامل تعیین‌کننده در برنامه‌ریزیها و پروژه‌ها باشد نیازهای روستاییان<sup>۳۷</sup> و مسائل زیستی آنها، نقش محوری را ایفا کند.

۴ - چشم انداز جنسیتی: به منظور خارج کردن زنان از حاشیه و انزوا در مباحث توسعه و اقتدار زدایی از مردان، چرا که توسعه نمی تواند از بحث درباره حقوق انسانی مبرا باشد. پارادایم جدید ترویج کشاورزی هنوز (و هرگز) یک نظریه ترویج کشاورزی رانمی پروراند چرا که زمینه گرایی و توجه به شرایط خاص و مختلف، نمی تواند در یک نظریه کلان جمع شود. با این حال رهیافتی را فراهم کرده است که مجموعه ای از نظریه های به هم مربوط و ایده هارا در خود جمع می کند که می توانند بسیاری از جنبه ها و مسائل در مدیریت برنامه ها و تصمیم گیریها را هدایت کند. بنابراین می توان گفت پارادایم جدید که مجموعه ای از ایده ها و نظریات مکمل و به هم وابسته ای است که پیوند قوی بین سه سؤال، «چه چیز»، «چگونه» و «چه کسی» برقرار کرده است، اکنون در نقطه ای است که راه حل های بسیاری در زمینه پایداری، برابری، استفاده کارا از منابع و ... ارائه می دهد. مسئله باقی مانده این است که آیا عاملان توسعه، کارگزاران و سازمانهای غیردولتی می توانند پارادایم جدید را به جریان اصلی تبدیل کنند (Shepherd, 1998). آندرو شپرد در جدولی با هدف تسهیل مقایسه دو پارادایم مرسوم و جدید، برخی از جهت گیریهای مهم آنها را فهرست کرده است. البته باید بدانیم که پارادایم جدید نیز خود متشکل از دیدگاهها و نظریه های مختلف در مورد توسعه است و اصول مذکور در میان آنها با درجات مختلفی از تاکید روبرو می شوند، ضمن آنکه نکات دیگری نیز وجود دارد که هر کدام از رهیافتهای جدید، واجد آنهایند (ibid.).

#### تحلیل بنیانهای نظری ترویج کشاورزی

از آنجا که مفاهیمی چون توسعه و ترویج کشاورزی تعریف مشخص و جهان شمولی ندارند (که بنا به خصلت ارگانیک، اجتماعی و ایدئولوژیک چنین پدیده هایی نیز طبیعی است)، بنابراین هرگونه بررسی ابعاد نظری ترویج کشاورزی به اختلاط در مفاهیم و برداشتها منجر می شود، مگر آنکه از ابتدا نقشه ای کلی از تعاریف بنا به دیدگاه و مبادی مختلف آن داشته باشیم. قصد ما نیز ابتدا در تفکیک سطوح مختلف پارادایم، نظریه، رهیافت، راهبرد، برنامه و طرح (هر چند به طور تقریبی) و ارائه سنخ بندیهای لازم در هر یک از سطوح مذکور (بنا به هدف تحلیل)، جلوگیری از تحمیل خود محورانه تعریفی خاص بوده است. در سطح بررسی رهیافتها و راهبردهای ترویج کشاورزی، به شناخت کلیت مباحث نظری توسعه و انواع گزینه های ترویج کشاورزی در مقایسه بایکدیگر و سپس وارد شدن به جزئیات هر یک نیازمندیم، اما قبل از آن لازم است درباره ماهیت هر چند فرجه ترویج کشاورزی و اصول و مبانی آن، مذاقه بیشتری کرد.

مفهوم ترویج کشاورزی نیز چون مفهوم توسعه تعاریف متنوعی دارد و در طول حیاتش

قبض و بسط زیادی دیده است. ترویج کشاورزی مجموعه‌ای از فعالیتها و کنشهای کنشگران متعدد اعم از افراد، ارگانها و گروههاست که (در مجموع) منجر به پیشرفت در نواحی روستایی می‌شوند. از پیشرفت<sup>۳۸</sup>، تعاریف گوناگونی شده است: به لحاظ تاریخی، «پیشرفت مادی» شامل رشد درآمدها، ثروتها و ممانعت از فقر، ملاحظه اصلی نظریه و تجربه توسعه بوده است، اما امروز معرفهای پیشرفت فرهنگی، روانی و اخلاقی، جایگاه خود را در کنار شاخصه مادی در تصوری کل‌گرایانه‌تر از توسعه پیدا کرده‌اند. این معنا از ترویج کشاورزی بر توسعه کشاورزی، محیط است و فعالیتهایی مانند صنایع محلی روستا، صنایع دستی و زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی، خدمات و تسهیلات و بالاتر از همه منابع انسانی مناطق روستایی را در بر می‌گیرد. ترویج کشاورزی به عنوان یک «پدیده»، حاصل تعامل بین عوامل گوناگون فیزیکی، تکنیکی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و عوامل نهادی و به عنوان یک «راهبرد»، برای بهبود رفاه اقتصادی و اجتماعی گروههای خاصی از مردم (مردم روستا) مطرح است. به عنوان یک «رشته» و نظم مطالعاتی، بیانی چند رشته‌ای و چند بخشی است که در محل تقاطع علمی چون کشاورزی، اجتماعی، رفتاری، مهندسی و مدیریت قرار دارد (Singh, 1967). در تعاریف متعارف سعی شده است تا جامعیت تعاریف ترویج کشاورزی در یک جار عایت شود اما از این منظر نمی‌توان به آرایش رهیافتها و گزینه‌های نظری ترویج کشاورزی پی برد. به منظور تامین چنین هدفی لازم است به مبادی نظری ترویج کشاورزی توجه شود. می‌توان سه منشا یا سه نقطه عزیمت برای ترویج کشاورزی تشخیص داد که مبادی شکل‌گیری سه رهیافت اساسی در ترویج کشاورزی اند:

#### ترویج کشاورزی فن‌سالارانه و بازار محور

توسعه در دو مرحله، یکی در دوران سنتی (دیرین) و دیگری در دوران بعد از عبور از سنتهای استعماری، با تفوق الگوهای گذار و بعداً نوسازی، معادل صنعتی شدن و شهرنشینی بود و لذا توسعه روستایی عبارت بود از تحول و تبدیل روستا به مثابه یک جامعه سنتی (اجتماع) به جامعه‌ای مدرن و شهری (گزلشافت) و در عوض مکانیزه کردن مالکیتهای انحصاری بزرگ زمینهای کشاورزی در مناطق روستایی مستعد. بنابراین ترویج کشاورزی معادل توسعه فنی کشاورزی قلمداد می‌شود. این الگو در برخی کشورهای جهان سوم که تحت استعمار مستقیم نبودند ولی دارای حکومت‌های وابسته به دولتهای غربی بودند نیز دنبال شد البته با اصلاحاتی (چون اصلاحات ارضی) که تحت تاثیر الگوی غربی توسعه و بدون توجه به تحول در

زیر ساختارها بود که طبیعتاً موانع و نواقص فراوانی داشت. چنین برداشتی از ترویج کشاورزی حتی بعد از جنگ جهانی دوم و در دوران استعمار ستیزی، سایه خود را بر برنامه‌های اصلاحی کشورهای تازه به استقلال رسیده گسترده بود. رهیافتهای فن سالارانه و بازار محور که از رویکرد مذکور ریشه گرفته‌اند، با هدف اصلی افزایش باروری کشاورزی در مناطق روستایی از طریق تشویق کشاورزان به اتخاذ فناوری پیشرفته و از طریق تهیه زیرساختار برای مناطق روستایی مطرح شده‌اند. بخشی از این رویکرد بر رقابت و بازار آزادمتکی و در کل بر ایدئولوژی سرمایه‌داری وابسته است. منافع تحول فنی و بازده بالاتر تولید عمدتاً عاید مالکان بزرگ می‌شود. رویکرد مذکور فرض می‌کند که مالکان بزرگ باروری کشاورزی را با سرمایه‌گذاری بیشتر در زمین افزایش می‌دهند و منافعی به مالکان بی‌زمین، اجاره‌کنندگان و کارگران غیرماهر می‌رسد. رهیافت مذکور در عمل به نابرابریهای بیشتر در توزیع درآمدها، بیکاری، مهاجرت بی‌رویه، تثبیت و تداوم ساختار اجتماعی روستایی انجامیده است. در این شیوه نگرش به ترویج کشاورزی، تحول ساختاری و نهادی به‌ویژه از جنبه‌های مالکیتی مطرح نیست لذا این شیوه که امکان می‌دهد نهادهای اجتماعی و نظامی زمینداری موجود تداوم پیدا کند، از ویژگیهای سیاست توسعه حکومتی تحت استعمار بریتانیا در آفریقا و هند و مناطق دیگر است و انتظار می‌رود که دهقانان در این شیوه از طریق ترویج یک جنبه فعالیت‌های کشاورزی از جانب متخصصان به کاربرد انواع ابزارها و شیوه‌های جدید و رشد تولید ترغیب شوند. با این حال در عمل، کاربرد شیوه مذکور در دوره استعمار به معنی کنترل بیشتر مقامات بر جمعیت‌های دهقانی و عشایری بود و فقط در مناطق معینی تولید تجارتي افزایش یافت. یکی از دلایل تداوم رهیافت فن سالارانه حتی بعد از استقلال کشورهای مستعمره، نظریات کارشناسان اقتصادی مختلف دنیای غرب بود که معتقد بودند مسائل توسعه کشاورزی اساساً به علت سیستم ترویجی نامناسب، فقدان نیروی کار ماهر، و ضعف ایستارهای اقتصادی دهقانان است. با این حال نتایج به دست آمده از دوره‌های نخست برنامه‌های ترویج کشاورزی بسیار ناامیدکننده بود و عمدتاً دلایلی غیر از دلایل برشمرده شده از جانب کارشناسان دخیل بود. برای مثال افزایش تخصص در میان روستاییان خصوصاً صنعتگران، باعث مهاجرتشان به شهرها شد یا اولویت کشت محصولات نقدی در برخی مناطق، به دلیل سرمایه‌گذاری زیاد و صرف وقت و کار زیاد به زیان محصولات اساسی و غذایی تمام می‌شد. از این رو خودکفایی مردم در تامین نیازهای اساسی‌شان دچار مشکل گردید. ضرورت تشکل گروه‌های مترقی از میان روستاییان که ناقل عقاید و روشهای جدید باشند خود عامل پیدایش طبقه و گروه ممتازی شد که حتی بر روی کار تعاونیها و بازار تاثیر انحصاری و انتفاعی داشتند. با این حال رهیافت فن سالارانه در مناطقی که با شیوه‌های جبرانی کشاورزی و خرده‌مالکی همراه بودند

موفقیت‌های اقتصادی در برداشتنند. البته چنین سیاستی دو نقص عمده دارد: اول اینکه نابرابری اجتماعی اقتصادی را در مناطق روستایی تشدید کرده و در بعضی موارد شکاف بین زارعان سرمایه‌دار و دهقانان فقیر یا بی‌زمین را وسیع ترمی‌کند و دوم اینکه پیشرفت در این شیوه به کندی صورت می‌گیرد و نتایج خوبی به بار نمی‌آورد. از جمله رهیافتهای مطرح در این گزینه، رهیافت ترویج کشاورزی براساس نگرش نوسازی و رهیافت ترویج کشاورزی از طریق رشد بازار آزاد و صنعتی‌سازی کشاورزی است.

### ترویج کشاورزی به مثابه فراگردی معطوف به اصلاح (حرکت رفرمیستی)<sup>۳۹</sup>

با سقوط امپراطوری استعمارگر اروپا و اجماع اندیشمندان و مجریان توسعه بر سر عواقب منفی توسعه فن‌سالارانه، نوسازی و صنعتی‌سازی و شکست این رویکردها در تامین اهداف اولیه خود در جهان سوم، مسائلی چون مهاجرت‌های بی‌رویه، زاغه‌نشینی و رشد فساد شهری، رشد فقر و محرومیت، ترویج کشاورزی مشخصاً به مثابه شاخه‌ای از توسعه ملی در رفع محرومیتها و جبران خسارتهای به وجود آمده طرح شد. چنین طرحی با افزایش نقش دولتهای مستقل و سرمایه‌گذاریهای عمومی به رهبری دولت رواج یافتند. رشد جمعیت به ویژه در مناطق روستایی و افزایش سطح نیازهای اولیه نیز مزید بر علت شدند، تا ترویج کشاورزی به مثابه رهیافتی مستقل در برابر خرابیها و کج رویهای توسعه صرفاً فنی و اقتصادی قرار گیرد. بنابراین رویکرد مذکور در ترویج کشاورزی اولویت را به توزیع مجدد درآمد در برخی بخشهای ضعیف جامعه روستایی می‌دهد. به دنبال آن اهمیت کمتری برای افزایش بازده تولیدات کشاورزی قائل است. تلاشها در جهت تطابق برابری بیشتر با رشد سریع از طریق تغییر در نهادهای کشاورزی، انجام شد. نخست رویکرد اصلاح‌گرا نسبت به ترویج کشاورزی، نیاز به اصلاحات ارضی را در مرحله بعدی تشخیص داد. به مرور برنامه‌های توسعه اجتماعی، ایجاد نهادهای جدیدی را توصیه کرد که بتوانند ایفاگر برخی کارکردها باشند که قبلاً نخبگان روستایی انجام می‌دادند. چنین نهادهای جدیدی حاکمیت‌های محلی روستا، تعاونیها و سازمانهای داوطلبانه روستا و سازمانهای جوانان را در برمی‌گرفت. تلاشها در جهت ایجاد اعتماد به نفس در بین روستاییان از طریق تشویق آنها در به عهده گرفتن توسعه روستایی به دست خودشان به جای انتظار کمکهای دولتی صورت گرفت. نهادهای مسلط اجاره‌داری زمین در این رویکرد متمایل به مزرعه‌های خانوادگی و تعاونیهای کوچک‌اند. منتفعان عمده این رویکرد، دهقانان متوسط شاغل در مزارع خانوادگی و کشاورزان مرفقی بودند.

اغلب زارعان پیشرو و ثروتمند که غالباً نیز ریشه شهری دارند، از این نوع راهبرد سود می‌برند. در این نوع راهبرد توزیع درآمدهای حاصله، از سوی گروه‌های پردرآمد به سوی گروه‌های میانه است. گروه‌های پایین در آمد ممکن است به خاطر امکانات شغلی به وجود آمده از در آمد بیشتری برخوردار شوند، اما احتمال آن بسیار کم است که در وضع زندگی شان بهبود کلی حاصل شود یا نفوذ سیاسی آنان افزایش یابد. این نوع ترویج کشاورزی تعلق خاطر به ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه و گاهی نیز مردم‌گرا<sup>۴۰</sup> و نومردم‌گرا<sup>۴۱</sup> دارد.

از جمله راهبردهای مطرح در این رهیافت، راهبرد توسعه جماعتی است که در ایالات متحده موفقیت‌های زیادی کسب کرد. فکر اساسی در پشت این برنامه، اشاعه طرح‌هایی برای تحرک بخشیدن به مردم و به منظور استفاده کامل از نیروی انسانی و منابع طبیعی محلی بوده است. به رغم موفقیت‌های چشمگیر به ویژه در زمینه ترویج کشاورزی، سهم عمده‌ای از منابع به جیب دهقانان ثروتمند سرازیر شد و اغلب دهقانان فقیر از این موقعیت محروم ماندند. نیازهای افزارمندان و کارگران روستایی کاملاً نادیده گرفته شد. جهت‌گیری‌های شهری هنوز در آن کاملاً مشهود بود. به تواناسازی و تحول ساختاری عمیق، عدالت و استقلال روستاییان کمتر توجه شد. با این حال باید در این رویکرد، دو دسته رهیافت را تشخیص داد. برخی رهیافتهای مانند انقلاب اول سبز، توزیع مجدد درآمدها و نیازهای اساسی، توجه خود را به رفع عواقب منفی صنعتی شدن معطوف نمود و تنها در صدد رفع این خسارتها از طریق اصلاح در نتایج توسعه (مانند توزیع مجدد منافع توسعه) بود و بنابراین روستایی‌تر بودند و برخی رهیافتهای جنبه‌های اصلاحی عمیق‌تری چون اصلاحات ارضی و مشارکت فعال روستاییان را مطرح می‌کردند. رهیافتهایی مانند پایداری، توزیع مجدد منابع، فمینیسم، مشارکتی و استقلال حوزه عمومی نیز به طور غنی‌تر در انگاره جدید ترویج کشاورزی ضمن اقتباس برخی جوانب گزینه سوم (گزینه رادیکال) مشاهده می‌شود.

#### ترویج کشاورزی به منظور تحقق عدالت اجتماعی

با شکل‌گیری نگرش‌های عدالت‌خواهانه و توجه به عوامل توسعه نیافتگی که ریشه در نابرابری‌های اجتماعی اقتصادی و اقتدار سیاسی حاکم دارند تلاش‌هایی به منظور تحول زیربنایی در ساختارها و نهادهای حاکم به نفع اکثر افراد ضعیف و محروم جوامع روستایی (بالاخص در انقلاب‌های دهقانی چون انقلاب چین) صورت گرفت. ترویج کشاورزی به منظور

40. populist

41. neo-populist



قدرت بخشیدن به گروه‌های محروم و ارتقای کیفیت زندگی آنها با تحریک مشارکتهای جمعی و تعاونیهای بزرگ تعریف شد. البته نباید همه این رویکردها را از نوع رویکردهای کمونیستی و تنها در کشورهای وابسته به بلوک شرق تصور کرد.

رهیافت مذکور شامل همه الگوهای جمعی و سوسیالیستی، حتی در میان کشورهای غیرمتعهد مشاهده می‌شود. از این رو راهبرد به دو شکل ارائه شده است. در یک شکل، دولت به عنوان نماینده مردم، رهبری را به عهده می‌گیرد و در شکل دیگر شیوه‌های تعاونی و مشارکت جمعی روستاییان فقیر تشویق می‌شود و دولت نقش حامی، یاریگر و ناظر را بر عهده دارد. ایده اصلی این حرکت این بوده است که به جای روشهای بهبود و افزایش نهاده‌های کشاورزی مکمل نیروی کار و شیوه‌هایی که علاج واقع را با توزیع مجدد به بعد از وقوع (نابرابری و فقر) موکول می‌کنند، دگرگونی عمده‌ای در شیوه‌های تولید و الگوهای مالکیت و کشت صورت بگیرد به طوری که بتوان از نیروی کار مازاد بهره‌برداری مفیدتری کرد. کسانی که بیشتر از این رهیافت منتفع می‌شوند دهقانان خرده‌پا، کارگران بی‌زمین و خوش‌نشینانند. گزینه مذکور دلالت‌های ضمنی سیاسی و اجتماعی متعددی دارد و دولتهای متعددی را بر آن داشته است تا فعالانه در امور مربوط به توسعه روستایی مداخله کنند. این دولتها به ارائه روشهای نو و نظامهای حقوقی و اجتماعی جدید که اجازه توسعه تکنیکهای کشاورزی جدید و سرمایه‌گذارهای مالی زیاد را می‌دهد، مبادرت کردند. هدف رهیافت رادیکال توسعه، دگرگونی سریع اجتماعی و توزیع مجدد قدرت سیاسی است، معضلات و موانع توسعه را محدود به خود روستا نمی‌کند و از منظر فراتر و ریشه‌ای‌تر از مسائل منطقه‌ای و محلی می‌نگرد، برای توزیع مجدد درآمد و ثروت اهمیت قائل است، افزایش تولید، هدف بعدی‌اش است، سیاستهای ارضی، فنی و اشتغال از اهمیت برابری برخوردارند و بالاخره از جمله اهداف اصلی آن، افزایش مشارکت توده مردم، برابری اقتصادی و تولید بیشتر است. در دهه اخیر با تضعیف اقتدار دولت ملتها و سپس فروپاشی بلوک شرق، رهیافت رادیکال در همسویی و هم‌گرایی با رهیافت اصلاح طلب بیشتر بنیادی، به سمت مباحث جدید انگاره ترویج کشاورزی حرکت کرده است و بدین وسیله مدل‌های جمعی، از خود اتکایی بالاتری در سطح محلی برخوردار شده‌اند و سوسیالیسم حامی آن، معنای وسیع‌تر از قبل (که محدود به ابعاد سیاسی بود) پیدا کرده است. شیوه‌های رادیکال آن را در چین شاهد بودیم که تنها توجه خود را به عامل کار جلب کرده و از سایر عوامل تولید چشم‌پوشیده بود.

اصلاحات ارضی رادیکال و طرحهای اسکان از جمله برنامه‌های تجربی این گزینه‌اند. رهیافتهای جمعی مشارکتی، سوسیالیستی و فمینیستی از جمله رهیافتهای رادیکال‌اند. این تذکر لازم است که سنخ بندی فوق بیشتر جنبه تدوین نمونه‌های آرمانی را دارد و در عمل

نمونه‌های مختلط بسیارند. با این حال بسیاری از این نمونه‌ها را می‌توان نزدیک به یکی از رهیافتهای مذکور قلمداد کرد یا در طول تاریخ آن، چرخشهایی را بین رهیافتهای سراغ گرفت. با توجه به اینکه بسیاری از انگیزشها و شرایط طرح‌کننده رهیافتهای فوق در سالهای اخیر در اثر تحولات عمیق جهانی و منطقه‌ای متحول شده‌اند (مسائلی مانند جهانی شدن فزاینده، به هم خوردن مرزبندیهای نسبتاً دقیق بین جهان شمال و جنوب، ضرورت طرح مسائل جدید چون محیط زیست و مسئله پایداری، شکل‌گیری شیوه‌های مبادلاتی جدید در نظام جهانی و تقسیم کار بین الملل، خوداتکایی در تامین نیازهای اساسی و افزایش قدرت چانه‌زنی، ظهور برهان جامعه مدنی و کاهش قدرت دولت ملتها و ...)، بنابراین هر رهیافت جدید و در نتیجه تعریف جامع از ترویج کشاورزی باید بتواند ضمن پرهیز از یکسویگرایی مستتر در هر رهیافت، از کلیه جنبه‌های مثبت آنها و راهبردهای ترویج کشاورزی طرح شده در ترکیبی مناسب استفاده نماید و بنابراین مفروضات مهمی وجود دارند که باید صریحاً مشخص شوند:

۱- معمولاً فرض می‌شود که ترویج کشاورزی صرفاً مجموعه‌ای از برنامه‌های دولتی است که از طریق بخشهای دولتی اجرا می‌شوند. حال آنکه اصطلاح ترویج کشاورزی به یک فرآیند تغییر از جوامع روستایی اشاره می‌کند و نه فقط جوامعی که مشمول کنش دولت می‌شوند. این فرایندهای دگرگونی، تغییرات ساختاری حوزه وسیع‌تری را شامل اند تا اجرای صرفاً دولتی. بنابراین یکی از مباحث اصلی که باید شفافاً طرح شود نقش دولت و سازمانهای دولتی در ترویج کشاورزی بنا به شرایط و مکانهای مختلف است.

۲- فرض معمول دیگر این بوده است که ترویج کشاورزی را می‌توان از بیرون، از جانب یک قدرت سیاسی تحمیل کرد. دنبال کردن چنین فرضی با این خطر مواجه است که ساکنان روستا ممکن است این نوع توسعه را نپذیرند. تجارب جوامع متفاوت نشان داده است که ترویج کشاورزی، باید از تغییرات مورد در خواست و دنبال شده به دست خود افراد روستایی ناشی شود. به منظور ساختن توسعه پویا، خود اتکاء و پایدار، توسعه باید از درون جامعه روستایی بر خیزد. کمک خارجی تنها جهت تکمیل منابع داخلی در اجرای برنامه‌ها و طرحهایی که مردم خود اجرا کرده‌اند می‌تواند درک شود. اگر سیاستها و برنامه‌های ترویج کشاورزی را، تکنوکراتها یا کمیسیونهای طراحی، نهادهای مالی بین‌المللی یا نمایندگیهای اعطاء کننده وام که با دانشی سطحی در مورد شرایط اجتماعی اقتصادی روستاها و حساسیتهای روستایی کار می‌کنند، درک و تدوین نمایند، این فرآیند نمی‌تواند پایدار باشد. این طرحها و برنامه‌ها از زمینه‌های بیگانه انتقال یافته و بر فرضهای معتبر در همان زمینه‌ها بنا شده‌اند. بنابراین نکته تامل برانگیز دیگر، میزان دخالت نیازهای راستین و خواسته‌های زمینه اجتماعی است که در آن طرحهای توسعه اجرا می‌شود و این نیاز به فرایندهای پویا و

مداوم ارزیابی و سنجش، در کلیه مراحل با روستاییان منطقه مذکور تعامل حقیقی و مشارکت دارد.

۳- مفهوم مشارکت در فرآیند ترویج کشاورزی ممکن است به فرض اشتباه دیگری منجر شود و آن اینکه، مشارکت می‌تواند بدون تواناسازی سیاسی تضمین شود. بر طبق نظر فریدمن کافی نیست که به روستاییان اجازه داده شود که خود را با تصمیم‌گیران به منظور بیان ترجیح‌هایشان شریک بدانند. به بیان دقیق‌تر آنها باید اطمینان کافی داشته باشند که می‌توانند شرایطی را به عنوان امری ضروری جهت رسیدن به وضعیت رفاهی به ارمغان آورند. برای داشتن چنین اطمینانی، هر جمعیت روستایی باید از جایگاه معقولی برای تعیین سرنوشت خود برخوردار باشد (Friedmann, 1979). عبارت فوق شرایط معناداری مشارکت را معین می‌کند. اگر مفهوم مشارکت به پیدایشی سطحی از اطمینان، خودمحوری (خوداتکایی)، زندگی و آموزش بهتر منجر نشود می‌تواند مفهومی گمراه‌کننده و عقیم باشد. مشارکتی که از طریق تامین هزینه‌ها به دست نمایندگی‌های چندملیتی مساعدت‌کننده میسر شود بیشتر نوعی وابستگی و تملق را در بین منتفعان خود ایجاد می‌کند. در صورت نهادینه شدن و کسب قدرت سیاسی و اجرایی بیشتر به دست نهادهای نماینده مردم است که مشارکت، پویا و پایدار می‌شود. دیگر نکته مهم آن است که مشارکت مردم نباید تنها برای یک هدف واحد (مانند انجام یک پروژه با طرح توسعه خاص) ترغیب شود بلکه باید در کلیه شئون و جنبه‌های حیاتی فرآیند توسعه و کلا زندگی اجتماعی مطرح باشد تا جنبه تصنعی پیدا نکند. جامعه‌ای که مشارکت در آن به مثابه یک ارزش فرهنگی جان‌یافته است و الگوی اقتدارطلبانه حتی در خانواده نیز جاری است نمی‌تواند مشارکت حقیقی را به نمایش بگذارد.

۴- مسئله چهارم، «پایداری» است. هنوز تلاش‌های بسیاری لازم است تا این مفهوم صورت عملی و تجربی به خود بگیرد و در محک تجربه‌های متعدد در زمینه‌های گوناگون، نظریات مختلفی را پیرامون خود بپروراند. در تعریفی کلی و پایه‌ای از این مفهوم، پایداری<sup>۴۲</sup> رابطه‌ای است بین نظام‌های اقتصادی انسانی و نظام‌های پویای بوم‌شناختی که به کندی در حال تغییرند. در این مورد:

(الف) زندگی انسان می‌تواند به گونه نامحدود تداوم یابد.

(ب) افراد انسانی می‌توانند رشد نمایند.

(ج) فرهنگ‌های انسانی می‌توانند توسعه یابند اما تاثیر فعالیت‌های انسانی در این فرهنگ‌ها

محدوده‌هایی باقی می‌مانند که باعث تخریب تنوع، پیچیدگی و کارکرد نظام حمایتی زندگی بوم‌شناختی انسان نشوند.

امروزه که با انبوهی از تعاریف، تحلیلها، نقد و نظرها و ارزیابیهای گوناگون در مورد ابعاد نظری و تجربی ترویج کشاورزی مواجهیم، به نظر می‌آید ارائه یک سنخ‌شناسی از مباحث نظری مبتنی بر مبادی و سرچشمه‌های ضرورت تاریخی طرح مسئله (ترویج کشاورزی) بهترین شیوه مطالعه باشد. درک مرزبندیها و تفکیک سطوح تحلیل هر چند در عمل، دقیقاً غیر ممکن است، اما مطالعه ما را نظم می‌بخشد، از ادغام مباحث مشابه با معانی مختلف (و بعضاً مخالف) مانع می‌شود. در یک تقسیم‌بندی اولیه، تفکیک بین رهیافتها و راهبردهای توسعه، صورت‌بندی طرح مباحث ما را در بخشهای بعدی این مطالعه تشکیل می‌دهد. ملاک ما در تخصیص هر یک از گزینه‌های نظری ترویج کشاورزی به یکی از عناوین «رهیافت» یا «راهبرد»، نزدیک بودن محوریت مباحث آن گزینه، به تعاریف اولیه از این دو مفهوم است. می‌دانیم که «رهیافتها»ی ترویج کشاورزی مباحثی هستند با ریشه‌های ایدئولوژیک قوی‌تر که حول مسئله «چرایی» توسعه شکل می‌گیرند. بنابراین بیشتر از آنکه به چگونگی انجام روند توسعه بپردازند به تعریف و تشخیص اهداف توسعه همت می‌گمارند. بنابراین رهیافتها از ابعاد ارزش‌شناختی و هستی‌شناختی غنی‌تری برخوردار بوده و تشخیص انواع آنها رابطه نزدیکی با ضرورت‌های تدوین و تکوین آنها دارد. موضوعاتی که در سنخ‌شناسی رهیافتهای ترویج کشاورزی می‌توانند ملاک و معیارهای مهم تلقی شوند عبارت‌اند از: اهداف عمده سیاست‌گذاران، سیاست‌های مورد تایید، استفاده‌کنندگان (منتفعان اصلی) توسعه، وضعیت مالکیت اراضی، ایدئولوژی حمایت‌کننده رهیافت، شیوه‌های بازاریابی و فناوری سیستم توزیع منافع و شیوه‌های اشتغال، تهیه نهاده‌ها و قیمت‌گذاران. از طرف دیگر راهبردها مباحثی هستند که بر «چگونگی» توسعه تاکید بیشتری می‌کنند. این تعریف بدان معنا نیست که یک رهیافت، حاوی ارائه راهبردها و بحث پیرامون چگونگی تحقق اهداف نیست یا یک راهبرد بدون جنبه‌های هنجار بخش و تعریف‌کننده اهداف است بلکه سطوح رهیافتها و راهبردها در یکدیگر متداخل‌اند و آنچه ملاک ما برای تقسیم‌بندی و اختصاص مباحث نظری به دو سطح فوق است، برتری و اهمیت «چگونگی» یا «چرایی» توسعه است، به‌گونه‌ای که حتی در نگاهی ساده خود را در عنوان هر گزینه نظری توسعه نشان می‌دهد. مباحث نظری که با عنوان قراردادی «رهیافت» طرح می‌شوند عبارت‌اند از: ترویج کشاورزی از طریق نوسازی، رهیافت

بازار آزاد (بازار - محور) در توسعه<sup>۴۴</sup>، ترویج کشاورزی رشد محور<sup>۴۵</sup>، رهیافت مشارکتی<sup>۴۶</sup>، ترویج سوسیالیستی و الگوی مائوئیستی ترویج در چین، الگوی فمینیستی و معطوف به زنان ترویج<sup>۴۷</sup> و در نهایت توسعه پایدار و ترویج کشاورزی. عمده ترین راهبردهای طرح شده نیز عبارتند از راهبرد ترویج عمومی، راهبرد برنامه ریزی ترویج کشاورزی، راهبرد توزیع مجدد<sup>۴۸</sup>، راهبرد انقلاب سبز<sup>۴۹</sup>، راهبرد آگروپولی تن<sup>۵۰</sup>، راهبرد اجتماع محور<sup>۵۱</sup>، منطقه ای<sup>۵۲</sup>، نظام مند و کارکردی<sup>۵۳</sup>، و همه جانبه<sup>۵۴</sup>. همان طور که خواهیم دید هر کدام از راهبردها ضمن داشتن برخی دلالت‌های ضمنی تعیین کننده هدف، می توانند تحت تاثیر یک یا چند رهیافت مهم شکل گرفته باشند. برخی از آنها مانند رهیافت اجتماع محور به طور پیوسته ای خود را با مباحث جدید در رهیافتهای توسعه، سازگار و بازتعریف کرده اند و برخی را در یک زمان در دو رهیافت متضاد می توان پیگیری کرد. مثلاً راهبردهای نظام مند و کارکردی، هم در میان رهیافتهای سوسیالیستی و هم لیبرالی مطرح بوده اند. برخی رهیافتهای نیز به راهبردهای ضمنی خود، بسنده کرده اند. بنابراین اولویت دادن به رهیافتهای در روند بحث، حاکی از التزامی تعیین بخش از جانب رهیافتهای بر راهبردها نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- 
44. free market  
45. growth approach  
46. participation  
47. feminism  
48. redistributivism  
49. green revolution  
50. agropolitan  
51. community  
52. regional  
53. systemic and functional  
54. integrated

## منابع

- ۱- ریتزر، ج. (۱۳۷۴)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- ۲- میسرا، آر. پی. (۱۳۷۳)، توسعه روستایی، مسائل و مشکلات. تهران: مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی.

3- Chambers, R. (1980b), **Rural Poverty Unperceived : Problems and Remedies**. Staff Working paper. No 40. Washington D.C: The World Bank.

4- Friedmann, H. (1979), **Territory and Function the Evoloution of Regional Planning**. London: A Arnold Ltd.

5- Seers, D. (1981), "The meaning of development". in B. R. Grouch and S. Chamala (eds.), **Extension Education and Rural Development**, Vol. 7. London: Johnwiloy.

6- Shepherd, A. (1998), **Sustainable Rural Development**. London: MacMillan.

7- Singh, R. (1967), "Systems analysis approach to the problems of organization efficient extension service in developing countries". in J. A. Duncan and T.C. Flores (eds.). **Selected Case Studies in Comparative Extension Programs**. Madison, WI: University of Wisconsin, Department of Agricultural and Extension Education.